**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020918**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما در معانی حروف به بحث در معانی هیئات کشیده شد. حروف سه دسته داریم، بعضی از حروف حروفی هستند که مرتبط با مفاهیم دیگر نیستند، مثل هاء تنبیه، هاء تنبیه مرتبط با چیزی نیست. هاء سکت، به عنوان یک حرف مطرح هست. حالا البته هاء سکت را می‌گویند بعضی‌ها اصلا معنا ندارد، به عنوان زیبایی کلام افزوده می‌شود. حالا اگر آن الفاظ معنادار را بخواهیم در نظر بگیریم هاء سکت از دایره‌اش خارج است. علی ای تقدیر حروف گاهی اوقات در ارتباط با الفاظ دیگر نیستند، مثل هاء سکت، گاهی اوقات در ارتباط با الفاظ دیگر هستند. آنهایی که در ارتباط با الفاظ دیگر هستند گاهی اوقات در ارتباط با یک لفظند، مثل «ال» که بر سر یک کلمه‌اند. انسان می‌شود الانسان، مثل تنوین، انسانٌ این هم در ارتباط با مفهومشان در یک کلام هست، بعضی‌هایشان در ارتباط با دو کلام هستند که ما این که به نسب بحث کشیده شد به خاطر تبیین این دسته از حروف که اکثریت حروف هم از این دسته هستند حروفی که در ارتباط با دو یا چند لفظ هستند و معنایشان در ارتباط با دو یا چند مفهوم اسمی می‌باشند. خب به تناسب این دسته حروف ما معنای هیئات تامه و هیئات ناقصه را دنبال کردیم. محصّل عرض ما در هیئات ناقصه این بود که هیئات ناقصه یک عملیات ذهنی را هدایت می‌کنند، عملیاتی ذهنی متحدسازی مفاهیم. معنای متحدسازی مفاهیم این نیست که این مفهوم نهایتا مفهومی باشند که طرفینش در این مفهوم واحد ما دیگر ملاحظه نشوند، از باب تشبیه مثل آب و شکر که با هم قاتی بشود و یک آب شیرین ایجاد کند، نه اجزاء در کل ملاحظه می‌شوند و ملحوظ هستند، ولی به عنوان اجزای یک مجموعۀ واحد نه به عنوان مستقل. آن مفاهیمی را که جنبۀ استقلالی داشتند به وسیلۀ این هیئات از استقلالشان گرفته می‌شود مفهوم یکپارچه‌ای ایجاد می‌کنند. این محصل هیئت ناقصه است.

هیئت تامه و ترکیب تام مفاهیم را آن فرض این هست که در ارتباط با مثلا دو طرف هست این دو تا مفهوم را یکپارچه نمی‌کند، بلکه این دو تا مفهوم را حکم به اتحاد اینها می‌کنند، یک تفاوت‌هایی بین هیئت تامه و هیئت ناقصه وجود دارد. در هیئت تامه این حکمی که ایجاد می‌شود آن دو مفهوم را تغییر ماهوی نمی‌دهد ولی در مفاهیم ترکیب ناقص یعنی ترکیب ناقص اطراف را احیانا تغییر ایجاد می‌کند و ملوّن به یک لون خاص می‌کند. حالا این نکته را عرض کنم که در این که بین مفهوم اسمی و مفهوم حرفی تفاوت هست بالوجدان ما تفاوت‌هایی را درک می‌کنیم این واضح است. و به نظر می‌رسد همین درک وجدانی هم در کلمات آقایان هست ولی در تبیین این تفاوت به گونه‌های متفاوت تبیین کردند که هر گونه‌ای شاید قسمتی از واقعیت را بیان کرده باشد ولو با لفظی که شاید احیانا مناسب هم نباشد. تعبیری در کلام مرحوم نایینی هست که حروف معانی‌شان ایجادی است. مرحوم نایینی البته یک الفاظ دیگری را هم اضافه کرده می‌گوید حروف جنبۀ رابطیت دارد، همچنان که اشیاء در عالم خارج یک وجود رابط ما داریم، ما در عالم ذهن هم یک سری مفاهیمی داریم که جنبۀ رابط بودن را دارند، ایشان تعبیر می‌کند که چون جنبۀ رابط بودن در عالم ذهن دارند، جنبۀ ایجادی دارند. این مفهوم ایجادی که ایشان می‌خواهند تعبیر کنند در واقع قسمتی از یک واقعیت هست و آن قسمت واقعیت این است که حروف به ازاء یک فعل ذهنی وضع شده و برای ایجاد آن فعل ذهنی در ذهن مخاطب وجود دارد. یعنی در ذهن مخاطب یک سری مفهوم‌هایی شکل می‌گیرد که حکایت از عالم خارج دارد. بین این مفهوم‌ها می‌خواهد یک ربطی ایجاد بشود این ربط به وسیلۀ حروف ایجاد می‌شود. یعنی مفهوم ذهنی حالا الفاظ حروف را کنار بگذارید در عالم مفهومی ما یک سری موجوداتی داریم که این موجودات جنبۀ ارتباط سازی بین مفاهیم را به عهده دارند. این که ایشان جنبۀ وجودی می‌خواهد بگوید دارد یعنی همین، اخطاری نیست، در مقابل اخطاری جنبۀ وجودی است یعنی یک مفهومی هست که در ذهن من ایجاد می‌شود. و یک نکته‌ای که اینجا هست آن این است که حالا بین ربطی که رابطیتی که در ذهن متکلم و رابطیتی که در ذهن مخاطب در بین مفاهیم ایجاد می‌شود جامع حقیقی وجود ندارد، در حالی که مفاهیم اخطاری یک سری، یک مفاهیمی هستند که یک نوع جامعیتی وجود دارند. یعنی در واقع حالا تعبیر بکنیم که یک مفاهیمی هستند که می‌توانند در وعاءهای مختلف وجودهای عدیده‌ای به خودشان بگیرند. مفاهیم اخطاری مفاهیمی هستند که در عالم خارج یک وجودی دارند، در عالم ذهن متکلم یک وجودی دارند، در عالم ذهن مخاطب وجود دیگری دارند و بین این خود آن ماهیتی که در همۀ اینها وجودهای عدیده پیدا می‌کنند یک نحو اشتراکی وجود دارد که این اشتراک، یعنی می‌گویند ماهیت واحد است، حالا تحلیل حقیقت این که وجود ذهنی چیست را در مقام بیان نیستند، ولی به هر حال این که آن شیء خارجی در ذهن من، در ذهن مخاطب، من متکلم در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد درست است. ولی مفاهیم رابط یک عملیاتی ایجاد می‌کنند، این عملیات از سنخ وجود است به تعبیر فلاسفه و آن چیزی که در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود غیر از چیزی هست که در ذهن متکلم ایجاد می‌شود، مثل او هست، جامع ماهوی بین اینها وجود ندارد. این یک چیزهایی هست که حالا ما درک می‌کنیم حالا این که نحوۀ تحلیل قضیه به چه نحو؟ اینها الفاظی هست که در کلام مرحوم شهید صدر هم بهش اشاره شده که معنای حرفی در ذهن متکلم و در ذهن مخاطب متفاوت هست و ایجاد معنای حرفی در ذهن مخاطب به معنای انتقال یک ماهیت از ذهن من به ذهن مخاطب و وجود جدید بخشیدن به او نیست. بلکه از باب انتقال مثل است، اینها درست است، حالا حقیقتش چی است و امثال اینها را من نمی‌خواهم، در مقام تحلیلش نیستم. خلاصۀ عرض ما این هست که این جنبۀ ایجادیتی که در کلام مرحوم نایینی در مورد معانی حروف مطرح شده به یک معنا درست است. یک تعبیری در کلام مرحوم آقای خویی هست که حروف وضع شده‌اند برای تحصیص، حالا صرفنظر از این که این مطلب تمام اقسام حروف را نمی‌تواند بیانگر تمام معنای حروف باشد آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم حالا این در مورد این که تمام معنای حروف را در بر نمی‌گیرد صحبت می‌کنیم، ولی یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد حروف که حالا در جایی که رابط بین دو تا مفهوم باشند کار اوّلیه‌شان ربط ایجاد کردن است، تحصیص یک وظیفۀ فرعی حروف است، وظیفۀ اصلی‌اش این است که مفهوم زید و قائم را یک مفهوم یکپارچه بکند بکند زیدٌ القائم، مفهوم کتاب و زید را مفهوم واحد بکند کتاب زید، آن تحصیص وظیفۀ اصلی‌اش نیست در این که این دو تا را دارد واحد می‌کند تحصیص هم احیانا هست و ممکن است این تحصیص هم نباشد، ولی در جایی دو تا مفهوم در ترکیب ناقص که دو تا مفهوم واحد می‌شوند علاوه بر واحد شدن این دو تا مفهوم یک اطراف، یعنی مفهوم‌هایی که اجزای این ترکیب هستند احیانا تغییرات ماهوی پیدا می‌کنند. این تغییرات مرحوم آقای خویی به معنای تحصیص تعبیر کرده، اگر مراد از تحصیص این هست که یک شیءای که عام هست و دلالت بالفعل بر عمومیت دارد این خاص می‌شود، دلالت بالفعل دارد این مطلب درست نیست. بسیاری از، شاید موردی هم نداشته باشیم تحصیص به این معنا باشد. چون مثلا انسان که وضع نشده برای انسانی که دال بر همۀ انسان‌ها باشد، انسان به گونه‌ای وضع شده است که هم بتواند در ضمن یک مفهوم ترکیبی به کار رود هم مستقل به کار رود، در جایی که انسان مستقل از یک مفهوم مرکب به کار می‌رود و جزء یک مفهوم مرکب نیست دال بر همۀ انسان‌ها هست، حالا ولو به نحو دلالت بر صرف الوجودی، آن بحث باز صرف الوجود و مطلق وجود و آنها هم یک جنبۀ دیگر هست که حالا آن جهتش را من فعلا کار ندارم، ولی این انسان به ازای یک مفهومی وضع شده که این مفهوم به شکل مادۀ خامی هست که در قالب‌های مفهومی مختلف ریخته می‌شود و در هر قالب به یک شکل خاصی قرار می‌گیرد. اگر مراد مرحوم آقای خویی از تحصیص این باشد که بالفعل یک عمومیتی در مثلا مفهوم انسان وجود دارد که این عمومیت به وسیلۀ قائمی که بهش اضافه می‌شود، عالمی که بهش اضافه می‌شود عمومیت بالفعل گرفته می‌شود این مطلب درست نیست. بله درست است یک نوع تعیّن مفهومی پیدا می‌کند، الفاظ وضع نشدند بر ازای یک مفهوم متعین، بعضی مفهوم‌ها لا متعین هستند، یعنی از این جهت که به صورت یک مفهوم بسیط به کار بروند یا جزء یک مفهوم مرکب به کار بروند لا بشرط هستند، بنابراین از اوّل عمومیتی نبوده که تضییق بشود. البته در یک نوع صلاحیت عام شدن در این مفهوم بوده است که این صلاحیت معمولا در هنگام اضافه یا در هنگام توصیف گرفته می‌شود. اینجا یک نکته‌ای را اضافه بکنم آن این است که آقای شهیدی دو تا نقض برای کلام آقای خویی ذکر می‌کنند، ایشان می‌گویند تحصیص که آقای خویی به معنای معنای حروف دانسته و هیئت ناقصه را هم به معنای تحصیص دانسته، اصلا کلا هیئت ناقصه را به معنای تحصیص دانسته، این در همۀ موارد نیست، اوصاف توضیحی این شکلی نیست بعد یک مثال دیگر هم می‌زنند می‌گویند الانسان الاعم من العالم و الجاهل، این را می‌گویند ازش تحصیص استفاده نمی‌شود بلکه به یک معنا تعمیم هست. من فکر می‌کنم اگر مراد از تحصیص این باشد که آن وصف ما، موصوف ما قبلا منطبق بر کثیرین هست الآن دیگر منطبق بر کثیرین نیست، وصف توضیحی بگوییم خب چون این وصف منطبق علیه خارجی‌اش با منطبق علیه خارجی موصوف یک اندازه هست بنابراین هیچگونه تضییقی در دائرۀ صدق ایجاد نمی‌کند، این به نظر می‌رسد که حالا غیر از آن بحثی که ما مطرح می‌کردیم که اصلا مفاهیم آن عمومیت درش وجود ندارد ما می‌توانیم به گونه‌ای کلام مرحوم آقای خویی را تفسیر کنیم که این اشکال اوصاف توضیحی برایش وارد نشود، ببینید یک کلامی آقایان دارند می‌گویند که کلی ما یصلح للصدق علی الکثیرین ولو این که مصداق بالفعل خارجی‌اش الآن یکی باشد، می‌گویند خورشید کلی است و الا یک خورشید الآن بیشتر وجود نداشته باشد، ولی خورشید یک معنایی هست که می‌تواند مصادیق زیاد داشته باشد. اوصاف یک همچین جنبه‌ای نسبت به آن، یعنی یک نوع صلاحیت ذاتی در موصوف هست که آن صلاحیت ذاتی به وسیلۀ وصف گرفته می‌شود، صلاحیت ذاتی برای تعمیم گرفته می‌شود. مثلا ببینید الله الرحیم الرحیم ما خداوند غیر رحیم رحیم نداریم خارجاً، ولی در عالم مفهوم ما می‌توانیم تصور کنیم که خدا رحیم و چیز نباشد، به خاطر همین می‌گوییم ان الله لیس بظلام للعبید، چرا محمول قرار می‌دهیم ظلام للعبید را بر الله؟ چون تصویرش وجود دارد و این تصویر را ما نفی می‌کنیم. این تضییق اگر مراد آن عمومیت مفهومیه‌ای که ولو مصداق خارجی ندارد، آن باشد آن درست هم هست، حتی در وصف‌های توضیحی آن وصف‌های توضیحی جلوی آن عمومیت را می‌گیرد، یعنی الله می‌تواند در عالم مفهومیت الله رحیم و رحمان و رحیم باشد می‌تواند الله ظلام باشد، هر دویش می‌تواند باشد، ولی وقتی شما گفتید الله رحیم رحیم، بسم الله الرحمن الرحیم در عالم مفهومی مضیقش کردید، یک نوع تضییقی در عالم مفهومیت ایجاد کردید. البته آن مثال دومی که آقای شهیدی مطرح می‌کند از این سنخ نیست، الانسان الاعم من العالم و الجاهل. این مثال یک ترکیب در واقع ساختگی است، زبان طبیعی اینجور نیست، زبان یک چیزی هست که خارج از زبان طبیعی، البته خب اشکالی ندارد ما در مورد اینجور ترکیب‌های خاصی که در زبان عمومی هم آنچنان به کار نمی‌رود صحبت کنیم، این یک نوع تنها کاری که الانسان رحمان رحیم هست یک نوع تعین مفهومی می‌بخشد، یعنی انسان هنوز در قالب مفهومی خاصی ریخته نشده، الانسان الاعم من العالم و الجاهل می‌آید این قالب مفهومی‌اش را پر می‌کند، این یک ساختاری هست بر خلاف ساختار معمول وصف‌ها، یک چیز جدیدی است که آن هم بیشتر به این مفهوم کار دارد، یعنی اوّلا و بالذات اصلا این مفهوم را یک تعینی بهش می‌بخشد از آن حالت مادۀ خام بودن بیرون می‌برد یک هیئتی بهش عارض می‌شود. آن معنای تحصیصی که آقای خویی می‌گویند در وصف‌های توضیحی دیگر هست ولی در این الاعم من العالم و الجاهل آن معنای تحصیصی نیست. حالا علی ای تقدیر ولی نکته‌ای که من اینجا می‌خواهم رویش تکیه کنم یک نکتۀ دیگر است، آن نکته این است که تحصیص وظیفۀ اصلی حروف نیست، وظیفۀ اصلی هیئات ناقصه نیست، هیئت ناقصه اصل وظیفه‌اش وحدت‌سازی بین مفاهیم است، ولی این وحدت‌سازی در کنارش یک رنگ‌بخشی به طرفین هم احیانا هست، این رنگ‌بخشی انواع و اقسام دارد، یک نوعش همان تحصیص آقای خویی است، یک نوعش در حروف هست، مثلا ما می‌گوییم الجالس علی المنبر، این بین جالس و منبر یک نوع وحدت ایجاد می‌کند ولی وحدت به نحو ربط استعلایی، به نحوی که آن منبر جنبۀ استعلایی داشته باشد برای جالس، آن جالس بر او نشسته است، السایر الی الکوفه، آن کوفه جنبۀ انتهاییت داشته باشد. السایر من البصره، السیر من البصره، آن بصره جنبۀ ابتداییت داشته باشد، یعنی ربط بین مفهوم‌ها در کنار این که این دو تا مفهوم یکی می‌شوند گاهی اوقات مفهوم اوّل یا مفهوم دوم تغییراتی درش ایجاد می‌شود. این تحصیص مربوط به مفهوم اوّل است، جنبۀ استعلاء و نمی‌دانم ابتداء و انتها و امثال اینها بیشتر مربوط به مفهوم دوم هست که تغییراتی درش ایجاد می‌شود. و اینها یک مفهوم یکپارچه می‌شود. عرض کردم حروف هم کاری که حروف دارد گاهی اوقات شبیه آن نسبت ناقصه است، مثل همین فی، علی، این شبیه همان نسبت ناقصه‌ای هست که بین کتاب و زید ایجاد می‌شود، که کتاب و زید را با همدیگر یک مفهوم واحد می‌کند السیر من الکوفه هم این شکلی است، مِنْ. این نکته را هم ضمیمه بکنم که حروف متعلق به فعل هستند نه متعلق به هیئت جملۀ تامه. یعنی ما در سرتُ یک فعل داریم، این فعل ما یک جنبۀ مصدری توش خوابیده، یک معنای مصدری، یک معنای اسمی. یک معنای هیئت تامه‌ای درش وجود دارد که آن هیئت تامه باعث می‌شود که یصح السکوت علیها باشد، حروف من و الی و عن مربوط به آن نسبت تامه نیستند، البته ما حروفی داریم که مربوط به نسبت تامه باشند، حروف جر مرادمان این هست که مربوط به آنها نیستند. ولی لام مثلا که لام طلبیه است آن مربوط به آن نسبت تامه است، یعنی آن هیئتی را که دال بر نسبت تامۀ خبریه می‌کرد تبدیل می‌کند به نسبت تامۀ طلبیه، امثال اینها. حروف بعضی‌هایشان مربوط، همان معنای نسبت ناقصه را ایجاد می‌کنند، یا جزئی از آن نسبت ناقصه هستند، مثلا هیئت ناقصه، هیئت اضافه که به عنوان حرف مطرح است یا هیئت وصف که به عنوان حرف مطرح است آن دال بر آن ربط ناقص هست، حالا ربط ناقص را هم ما معنا کردیم ربط اتحادساز، کلمۀ ناقص و تام خودش یک تعبیر بدی است، عرض کردم ربطی که در جملات ناقصه هست با ربط در جملات تام یک اختلاف سنخی دارند، دو تا چیز مجزا هستند در یک جنس اعلیٰ اینها با همدیگر شریک هستند، از دو نوع مختلف هستند، ولی بعضی چیزها، بعضی از حروف مرتبط با آن هیئت تامه هستند مثل لام امر که مربوط به آن هیئت تامه است، مثل هل استفهامیه، مربوط به آن نسبت تامۀ خبریه را تبدیل می‌کند به نسبت تامۀ استفهامیه. حالا یک توضیحی من در مورد این فردا خواهم داد که این تبدیل نسبت تامۀ خبریه به نسبت تامۀ انشائیه حالا طلبیه یا استفهامیه به چه معناست؟ این معنای تبدیل را باید یک کمی توضیح بدهیم. این یک مدل تغییری که در حروف. إنْ شرطیه از آن سنخ حروفی هستند که مربوط به نسبت تامه هست، معنایی از معانی، حالا این را من تعبیر به، دو تا تفسیر در مورد مفاد جملات شرطیه هست، یک تفسیر این است که نسبت تامه‌ای که در جملۀ شرطیه هست این نسبت تامه در جزاء وجود دارد، این یک چیز که نحوی‌ها این شکلی نوعا مطرح می‌کنند. یک بحثی مناطقه دارند، مناطقه نسبت تامه را بین شرط و جزاء می‌دانند. هر کدام از اینها باشد، حالا آن آیا کدام یک از اینها درست هست کدام یک از اینها درست نیست آن بحث مفصلش در واجب مشروط و آن جاها باید بهش پرداخته بشود که در این کتاب واجب مشروط آقای لاریجانی شاید یک چیزی حدود صد صفحه در مورد این بحث مفصلا بحث کرده، هر جور باشد حالا من در اینجا در مقام تبیین آن بحث نیستم. ولی این نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم بالأخره إنْ شرطیه در مرحلۀ شکل‌گیری نسبت تامه دخالت دارد، حالا نسبت تامه را مصبش ملازمه بگیریم یا مصبش را جزا بگیریم آن یک حرف دیگر است، به هر حال إنْ شرطیه دخالت دارد در شکل‌دهی به نسبت تامه به آن شکل. حالا این را فردا ان شاء الله در موردش یک توضیح مفصل‌تری خواهیم داد. و می‌خواهیم ببینیم که آیا با توجه به، این وسط یک نکته‌ای را باید تبیین کرد، در کل معانی حروف از یک طرف و معنای إن شرطیه هم در طرف دیگر که این معنای آلی بودن حروف یعنی چی؟ ما عرض کردیم حروف در واقع حقیقتش این هست، حروف یک عملیات ربط ناقص یا ربط تام را به تنهایی یا در کنار سایر اجزای هیئت به عهده دارند. حروف یا جنبۀ تمام الدال یا جزء الدال، تمام، حالا دال هم تعبیر نکنم، تمام العلة یا جزء العلة برای ایجاد یک ربط تام یا ربط ناقص هست، این جنبۀ حروف هست. خب اینجا آلیت حروف یعنی چی؟ این که حروف آلی هست، آلی یعنی معنایش در غیر است، معنای حروف در غیر است، ما می‌خواهیم این را، حالا من اجمالش را الآن عرض بکنم، من به نظرم حروف لازم نیست حتما معنایی در غیر هم داشته باشد، یعنی یک معنای اسمی الزاما در حروف نیست، ممکن است حروف، اصلا آن معنای حروفی که شما در غیر تصویر می‌کنید یک وظیفۀ فرعی حروف هست که در بعضی از حروف هست در بعضی از حروف هم نیست، اصلا آلیت آن چیزی که حروف ما به القوام حروف هست آلیت نیست، معنای مستقل نداشتن است، جنبۀ نفی‌ای است. جنبۀ مشترک همۀ حروف جنبۀ عدمی است، ما لا یکون معناها فی نفسه، ما لا یکون له، اینجوری تعبیر بکنم، ما لا یکون له معنا فی نفسه. ولی آن جنبه‌ای از حرف به معنای عامش که هیئت تامه و هیئت ناقصه را هم در بر می‌گیرد که هویت حروف به آن وابسته است اصلا به این نیست که معنا داشته باشد، معنا به معنای آن معنایی که ما به ازای یک نوع چیز اسمی بخواهیم برایش تصویر کنیم امثال اینها، نه حروف خیلی وقت‌ها جنبۀ ایجاد یک فعل دارد، ایجاد یک ربط دارد که یک فعل ذهنی هست و این یک چیزی هست که من در جلسۀ بعد می‌خواهم در موردش توضیح بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد